

اشکالات عقلیه آخری: اشکالات عقلی دیگر

الإشكال الأول: إنه لو جاز السهو والنسيان على خليفة الله؛ لجاز أن ينسى ويسهو في تبليغ الشرع، وبهذا نقض للغرض من بعثه.
اشكال اول: "اگر سهو و نسیان برای خلیفه‌ی خداوند جایز باشد، نسیان و سهو در تبلیغ شرع نیز برای او جایز می‌باشد و به همین خاطر در برانگیخته شدن ایشان، نقض غرض می‌شود."

الرد: الحقيقة لا ملازمة بين الأمرين هنا، فالمسألة: إنَّ المعصوم يعصم عن السهو والنسيان في أمور ولا يعصم في أخرى؛ لأننا قد بيَّنا أنه يعصم بمذكر خارجي. نعم، الملازمة تكون لو كان خليفة الله لا يسهو ولا ينسى بذاته لا بعاصم خارجي، في حين أننا قد بيَّنا بطلان القول بالعصمة الذاتية من السهو والنسيان، وأنها توافق قول الغلاة، وأنها تعني بالنتيجة تعدد اللاهوت المطلق وهذا باطل.

پاسخ: در حقیقت هیچ ملازمه‌ای بین این دو مسئله در این جا وجود ندارد. مسئله این است که معصوم از سهو و نسیان در مواردی بازداشته می‌شود و در موارد دیگری بازداشته نمی‌شود؛ به این خاطر که معصوم به واسطه‌ی یادآوری کننده‌ی خارجی بازداشته می‌شود. ملازمه تنها در صورتی امکان پذیر است که خلیفه‌ی خداوند، در ذات خود سهو و نسیان داشته باشد؛ نه این که عامل عصمت او، بازدارنده‌ی خارجی باشد. درحالی که ما بطلان سخن به عصمت ذاتی مطلق از سهو و نسیان را بیان کردیم؛ و گفتیم که عصمت به ذات مسئله‌ای است که موافق با سخن غلات است؛ و در نتیجه معنای آن این است که لاهوت مطلق، متعدد است و این باطل است.

الإشكال الثاني: إنه لو جاز على خليفة الله السهو والنسيان لنفرت الناس عنه وفي هذا نقض للغرض من بعثه وهو هداية الناس.

اشكال دوم: "اگر سهو و نسيان برای خليفه‌ی خداوند جایز باشد، مردم از او متنفر می‌شوند و این مسئله باعث نقض غرض از برانگیخته شدن ایشان می‌باشد که همان هدایت مردم است."

الرد: لا يصح أن يستدل مسلم فضلاً عن يدعي أنه عالم بنفور الناس لجهلهم ويعتبره نقضاً للغرض؛ لأنه بحسب هذه القاعدة العبثية يمكن أن ينقض الإسلام، وكمثال على ذلك فالله أمر الرسول قبل الهجرة وهو في مكة أن تكون قبلة المسلمين بيت المقدس في الشام، وهذا فيه تنفير للأحناف؛ حيث إنَّ قبلتهم الكعبة، فكيف يأتيهم محمد (صلى الله عليه وآله) ويقول لهم اتركوا قبلتكم التي تسجدون وتحجون لها، وتوجهوا في صلاتكم إلى قبلة اليهود؟ أليس في هذا تنفير واضح؟ وعلى حسب القاعدة التي وضعوها أن تنفير الناس عن دين الله ينقض الغرض، فيكون الله قد نقض الغرض أو يكون الإسلام ليس ديناً إلهياً. بل الأمر لم يتوقف هنا حيث لما هاجر محمد إلى المدينة وحيث اليهود وقبلتهم بيت المقدس بدلت قبلة الإسلام وأصبحت الكعبة، ليكون هذا أيضاً منفراً لليهود عن دخول دين جديد يتخذ قبلة أخرى غير قبلتهم. وعلى القاعدة المتقدمة أيضاً يكون الله هنا قد نفر الناس وصددهم عن الإيمان ونقض الغرض من بعث محمد (صلى الله عليه وآله)، بينما الحقيقة إنَّ نفور الناس من الحق بسبب جهلهم به ليس نقضاً للغرض بحال، وهذا بغض النظر عن أن نفس مسألة اتخاذ قبلتين وتبديل القبلة يمكن أن يعتبرها بعضهم أيضاً منفرة، بل وحتى يطعن برسالة الرسول ويعتبره متردداً ويجهل القبلة الصحيحة... وهكذا يمكن أن يذهب باستنتاجات واستحسانات ويدعي نقض رسالة الرسول.

پاسخ: استدلال یک فرد مسلمان به متنفر شدن مردم، به خاطر نادانی آنان، صحیح نیست، چه برسد به فردی که ادعا دارد، عالم است. به خصوص این که این مسئله را نقض غرض بدانند؛ به خاطر این که براساس این قاعده‌ی بیهوده، امکان از بین بردن اسلام وجود دارد. مثالی برای این مطلب: خداوند به رسولش پیش از هجرت، در زمانی که در مکه بود، دستور داد که قبله‌ی مسلمانان، بیت المقدسِ شام باشد. این مسئله باعث متنفر شدن احناف (افراد دارای دین

حنیف ابراهیمی) می‌شد؛ چرا که قبله‌ی آنها کعبه بود. چگونه محمد(ص) درون خانه‌هایشان نزد ایشان می‌آید و به ایشان می‌فرماید: قبله‌ای را که به آن سجده و گرد آن طواف می‌کنید، ترک کنید و در نمازتان به قبله‌ی یهود رو کنید. آیا این مسئله باعث تنفر واضحی نمی‌شود؟ و براساس این قاعده‌ی خودساخته که تنفر مردم از دین خداوند، نقض غرض است، خداوند نقض غرض کرده است و اسلام دین الهی نیست. این مسئله در این جا تمام نمی‌شود؛ به این خاطر که محمد رسول (ص) وقتی به مدینه هجرت نمود، در حالی که قبله‌ی یهود بیت المقدس بود، قبله‌ی اسلام تغییر کرد و کعبه قبله‌ی مسلمانان شد. این مسئله نیز باید باعث تنفر یهود از ورود در دین جدیدی می‌شود که قبله‌ی دیگری به جز قبله‌ی آنها دارد. همچنین بنابر قاعده‌ی پیشین، خداوند در این جا باعث تنفر مردم شده است و مانع ایمان آوردن آنان شده است و در برانگیخته شدن محمد (ص) نقض غرض شده است. درحالی که حقیقت این است که تنفر مردم از حق، به خاطر نادانی آنان نسبت به آن، اصلاً باعث نقض غرض نمی‌شود. تازه آن‌ها این را در نظر نمی‌گیرند که خود دو قبله داشتن و تغییر قبله ممکن است باعث تنفر بعضی افراد شود و موجب شود به رسالت رسول (ص) انتقاد کنند و آن را بی‌ثبات بدانند و بگویند او نسبت به قبله‌ی صحیح، آگاهی ندارد. همچنین سبب نتیجه‌گیری‌های بی‌مورد توسط افراد شود و مدعی نقض رسالت محمد (ص) شوند.

الإشكال الثالث: إنه لو جاز على خليفة الله السهو والنسيان في الصلاة كما روي أنّ رسول الله سهى في صلاته فنقص وزاد في الركعات؛ لكان غير خاشع في صلاته، وهذا أمر قبيح لا يصدر عن خليفة الله في أرضه.

اشکال سوم: "اگر سهو و نسیان برای خلیفه‌ی خداوند در نماز جایز باشد، همان طور که روایت شده است که رسول‌الله(ص) در نمازش سهو داشته است و

رکعت‌ها را کم و زیاد نموده است، در نمازش خاشع نمی‌باشد؛ و این مسئله‌ی قبیحی است که از خلیفه‌ی خداوند یا امام یا رسول در زمین سر نمی‌زند.

الرد: وهذا الإشكال يفترض أنّ من يغفل عن عدد الركعات غير خاشع في صلاته وغير متوجه إلى الله سبحانه وتعالى لا غير، وهذا غير صحيح على إطلاقه؛ حيث إنّ العبد لو توجه إلى الله بخشوع وانقطاع يمكن أن يغفل بالله وبالخشوع بين يدي الله عن حساب عدد ركعات صلاته، فكما أنه يمكن أن يغفل بالتفكير بأمور الدنيا عن عدد ركعات صلاته، كذلك يمكن للبقاء بين يدي الله أن يجعله يغفل عن حساب عدد ركعات صلاته، فالأمر إذن لا يمكن حصره بعدم الخشوع وعدم التوجه إلى الله، ليكون السهو والنسيان في الصلاة دليل عدم الخشوع، وبالتالي ينفي السهو عن خليفة الله بهذه الحجة الواهية.

پاسخ: این اشکال بر این فرض بنا شده که فرد غافل از تعداد رکعت‌ها، در نمازش خاشع نیست و توجه او به خداوند سبحان و متعال نیست. و این فرض صحیح نیست؛ به این خاطر که اگر بنده با خشوع و بریدن (از دیگران) به خداوند توجه نماید، امکان دارد که به دلیل توجه به خدا و با خشوع در مقابل خداوند سبحان و متعال از شمارش تعداد رکعت‌های نماز غافل شود. همان‌طور که امکان غافل شدن از تعداد رکعت‌های نماز به علت تفکر به مسائل دنیوی نیز امکان‌پذیر است، امکان دارد که گریه در مقابل خداوند او را در حالتی قرار دهد که از شمارش تعداد رکعت‌های نماز غافل شود. بنابراین امکان منحصراً این امر در خشوع نداشتن و توجه نکردن به خداوند وجود ندارد؛ پس نمی‌توان گفت سهو و نسیان در نماز، به علت خشوع نداشتن است. در نتیجه نفی سهو از خلیفه‌ی خداوند، به این دلیل موهوم می‌باشد.

الخلاصة: تقدّمت آيات دلت على سهو المعصوم في مسيرته في الحياة، وأحاديث وروايات كثيرة نصت على سهو المعصوم في العبادات، والأصل أن

المعصوم أو خليفة الله إنسان ولا يستثنى مما يعرض للإنسان الطبيعي إلا بدليل قطعي، ومن الصفات الإنسانية السهو والنسيان، إذن فالأصل إمكان سهو المعصوم ونسيانه كأبي إنسان إلا ما خرج بدليل؛ كامتناع نسيانه وسهوه في التبليغ عن الله حيث يلزم منه نقض الغرض، فلا بد أن يذكره الله في هذا الموضع ويعصمه عن النسيان والسهو فيه حتى يبلغ رسالة الله سبحانه، (إِلَّا مَنْ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا) [الجن: 27 - 28].

خلاصه: آیاتی گفته شد که دلالت بر سهو معصوم در مسیر زندگی دارد و احادیث و روایات بسیاری وجود دارد که بر سهو معصوم در عبادات تصریح دارد. اصل این است که خلیفه‌ی خداوند یا معصوم، انسان است و از آن‌چه به انسان عادی عارض می‌شود، مستثنی نمی‌شود؛ مگر این که دلیل قطعی برای آن داشته باشیم. از جمله ویژگی‌های انسان، سهو و نسیان است. بنابراین اصل این است که امکان سهو و نسیان برای معصوم مانند هر انسان دیگری وجود دارد؛ مگر مواردی که با دلیل مستثنی شود. مانند عدم امکان نسیان و سهو معصوم در تبلیغ از سوی خداوند؛ به این خاطر که لازمه‌ی آن، نقض غرض از فرستادن اوست. پس خداوند باید در این مورد به معصوم یادآور شود و او را از سهو و نسیان در این مسئله بازدارد؛ تا او بتواند رسالت خداوند سبحان و متعال را به درستی تبلیغ کند. «جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت، تا معلوم بدارد که پیام‌های پروردگار خود را رسانیده‌اند؛ و [خدا] به آن‌چه نزد ایشان است احاطه دارد و هر چیزی را به عدد شماره کرده است» ([720]).

ومرّاً أيضاً أنه لا توجد آية تدل على عدم سهو المعصوم، ولا توجد روايات كذلك، ولا يوجد دليل عقلي تام، سوى إشكالات واستحسانات يمكن ردها ببساطة، فإن الخلاصة التي يمكن أن يتوصل لها أي عاقل أنه إذا لم تكن كل تلك الأدلة

كافية للاستدلال على إمكان سهو المعصوم في الأمور الحياتية والعبادة؛ فإنّ عدم دلالة اللاشيء الذي يتوهمونه على عدم سهو المعصوم مطلقاً أو في العبادة أوجب، فهم يعتقدون هذه العقيدة بلا دليل من آية محكمة ولا رواية قطعية الصدور والدلالة ولا دليل عقلي تام.

همچنین گفته شد که هیچ آیه‌ای وجود ندارد که بر سهو نداشتن معصوم دلالت کند و همچنین هیچ روایتی در این مورد وجود ندارد و دلیل عقلی تام و کاملی نیز وجود ندارد؛ به غیر از دلایل نادرست و اشکالاتی که به مفهوم مغالطه تکیه می‌کند. و پاسخ آن، به سادگی امکان‌پذیر است.

بنابراین خلاصه‌ای که هر عاقلی می‌تواند به آن برسد، این است: حتی اگر همه‌ی این دلایل برای استدلال نسبت به امکان سهو معصوم در مسائل زندگی و عبادی کافی نباشد، لازم است که مخالفان ثابت کنند که نداشتن دلیل می‌تواند عدم سهو معصوم را، به صورت مطلق یا در عبادت، نتیجه دهد. چرا که آنان بدون هیچ دلیلی چه یک آیه‌ی محکم، چه روایتی قطعی الصدور و دارای دلالت قطعی و چه دلیل عقلی تام و کامل، به این عقیده پای‌بند هستند.

وهذا هو ما توصل له كثير من علماء العقائد ومنهم السيد الخوئي رحمه الله بقوله المتقدم: «القدر المتيقن من السهو الممنوع على المعصوم هو السهو في غير الموضوعات الخارجية».

این مسئله‌ای است که بسیاری از علمای عقاید به آن دست پیدا کردند؛ از جمله سید خوئی، خداوند رحمتش کند، با سخن پیشین خود: «مقدار یقینی سهو و اشتباهی که در مورد معصوم غیرممکن است، همان سهو در مسائلی به غیر از موضوعات بیرونی است».

[720]. قرآن کریم، سورہی جن، آیات ۲۷ و ۲۸.